



باغچه‌ی اطفال

من کودکی کنجکاو و فعال بودم. کتاب می خواندم. شعرهای کودکانه می سرودم و به نقاشی عشق می ورزیدم. هر کاغذ پاره‌ای که به دستم می رسید، تصویری از گل و درخت یا کوه و جنگل بر آن نقاشی می کردم.

شب‌ها وقتی همه می خوابیدند، من بیدار می ماندم و در اندیشه‌های دور و درازی فرو می رفتم. با افکار کودکانه‌ی خود به دنبال راه‌های تازه‌ای برای بهتر زیستن بودم. در یکی از این شب‌ها، اندیشه‌های خود را به صورت شعری در آوردم. برای اینکه در جست‌وجوی مداد و کاغذ، چراغی روشن نسازم و کسی را بیدار نکنم، قطعه زغالی از کنار منقل کرسی بیرون آوردم و با آن، شعرم را بر دیوار نوشتم.

آن وقت‌ها، هنوز مدرسه‌های امروزی دایر نشده بود.
من مانند کودکان دیگر در مکتب درس می‌خواندم. مکتب، اتاقی
بود بزرگ که همه گرداگرد آن روی زمین می‌نشستیم و درس
می‌خواندیم.

پس از آنکه دوره‌ی مکتب را به پایان رسانیدم، نزد پدرم
شاگردی کردم تا حرفه‌ی او را بیاموزم. پدرم در ساختن طاق مسجد
و کچ بری استاد بود؛ اما در همه‌ی ماه‌های سال نمی‌توانست
به کار بنایی بپردازد. در زمستان‌های سرد و طولانی قفقاز، کار
بنایی تعطیل می‌شد. آن وقت پدرم به قنادی می‌پرداخت و
از این راه، خانواده‌ی خود را اداره می‌کرد؛ اما قنادی، رونقی
نداشت و زندگی به سختی می‌گذشت.



نزد پدر، حرفی بنایی و قتادی را یاد گرفتم؛ ولی هیچ یک از این کارها طبع پرشور و ذهن جویای مرا راضی نمی کرد. من که با سختی ها بزرگ شده بودم، می خواستم بیشتر بگویم؛ پیشرفت کنم و به خود و دیگران بیشتر بهره برسانم.

در آن هنگام، چند مدرسه ی جدید در قفقاز دایر شده بود. من در یکی از این مدرسه ها به آموزگاری برگزیده شدم. در این کار شور و شوق فراوان از خود نشان دادم و دریافتم که آموزگاری شغلی است که با آن بهتری می توان به اجتماع و مردم خدمت کرد.

پس از مدتی برای اینکه فعالیت های فرهنگی را در میهن خود ادامه دهم به ایران آمدم. ابتدا در شهر مرند اقامت گزیدم و در مدرسه های این شهر به معلمی پرداختم. سپس به تبریز رفتم. من که در شعلی فروزان خدمت به مردم و میهن می سوختم و می خواستم از هر راه که ممکن است باری از دوش مردم بردارم، دریافتم که کودکان تبریز پیش از رفتن به مدرسه یا در کوچه و بازار سرگردانند یا آتش ذوق و قریحه ی آنها در کنج خانه ها خاموش می شود. به این فکر افتادم که در تبریز کودکانی دایر کنم و این کار را کردم. این نخستین کودکانی بود که در ایران دایر شد. کودکان را «باغچه ی اطفال» نامیدم.

در همان روزهای نخست، مادری کودک خود را به باغچه ی اطفال آورد و گفت: «مدرسه های دیگر، فرزندم را نمی پذیرند». او راست می گفت؛ زیرا آنها نه تنها نمی توانستند به کودکان خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

تا آن هنگام در کشور ما کسی به فکر کودکان کم شنوا و نابینا نیفتاده بود؛ به همین دلیل،



استعدادشان پرورش نمی یافت. آن روز، وقتی پسرک را در باغچه‌ی اطفال نگه داشتم، اندیشیدم چگونه می توان به کودکی که نه می شنود و نه حرف می زند، خواندن و نوشتن آموخت. شنیده بودم در اروپا، کسی الفبایی اختراع کرده است که این گونه کودکان را به کمک آن باسواد می کند. من هم از آن پس، روزها و شب های بسیاری را در کار ابداع الفبای ویژه‌ی ناشنوایان گذراندم تا به مقصود رسیدم. سپس، چند کودک ناشنوای دیگر را هم در باغچه‌ی اطفال پذیرفتم.

اولیای این کودکان هرگز باور نمی کردند که فرزندانشان، خواندن و نوشتن بیاموزند؛ ولی در پایان سال تحصیلی، آنها هم مانند دیگران امتحان دادند و قبول شدند.

روزی که این کودکان در تبریز امتحان می دادند، حیاط و بام مدرسه لبریز از

مردمی بود که به تماشای آنان آمده بودند؛ زیرا برای مردم باور نکردنی بود که
کودکان کم شنوا هم بتوانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند.
آنچه خواندید، شرح حال معلمی دلسوز، مهربان و دوست کودکان،
جبار باغچه بان است. سرگذشت این انسان نوآور و توانا، سر مشق
کسانی است که با دست خالی اما با اعتماد به خود و نیروی پشتکار،
اراده، صبر و بردباری می خواهند کارهای بزرگی انجام دهند؛ به مردم
میهن خود خدمت کنند و خدا را از خویش خشنود سازند.



نادرست

۱. باغچه‌بان نخستین مدرسه‌ی ایران را دایر کرد.

درست

۲. باغچه‌بان در کودکی شعر می‌سرود.

درست

۳. قبل از باغچه‌بان، در کشور ما کسی به فکر کودکان کم‌شنوا و نابینا نیفتاده بود.

درست

۴. باغچه‌بان با پشتکار و اراده به رؤیاهای کودکی خود دست یافت.



۱. باغچه بان چه حرفه هایی را از پدرش آموخت؟ بنایی و قنادی

۲. چرا باغچه بان به آموزگاری علاقه داشت؟ چون فکر می کرد آموزگاری شغلی است که با آن بهتر می تواند به مردم خدمت کند.

۳. باغچه بان چگونه فردی بود؟ عبارتی از متن بیان کنید که این ویژگی را نشان دهد. بند آخر

باغچه بان فردی دلسوز، مهربان، نوآور، توانا، صبور، بردبار، دوست کودکان، پرتلاش

۴. چه کسی برای اولین بار در ایران، القیای ویژه ای برای ناشنوایان ابداع کرد؟ چرا این کار

مهم بود؟ جبار باغچه بان، اولیای این کودکان هرگز باور نمی کردند که فرزندانشان خواندن و نوشتن بیاموزند